

ترجمه شعر

به تعداد روشهای ترجمه شعر، نظریه پردازانی وجود دارند که ترجمه شعر را غیرممکن می‌دانند. رابرت فراست شاعر امریکایی می‌گوید آنچه در ترجمه شعر ترجمه نشده باقی می‌ماند خود شعر است. ناباکوف در شعری که بر مقدمه ترجمه منظومه یوگنی آنگین اثر پوشکین می‌نویسد نظرش را به صراحت درباره ترجمه بیان می‌دارد. در این شعر ناباکوف ترجمه را به سر بریدن (شاعر یحیی تممید دهنده و مترجم سالومه است) به بی‌حرمتی به مردگان (متن اصلی حرمت و تقدس دارد) به جیغ طولی و وراجی میمون تشبیه می‌کند. متن اصلی همچون شهر است و ترجمه، تصاویر لرزان شهر که در آئینه سیاه رودخانه‌ای که از میانه شهر و مه می‌گذرد انعکاس می‌یابد. ناباکوف اعتقاد به ترجمه کاملاً لغوی دارد، ترجمه‌ای که به مدد پانویس‌های متعدد برای خواننده قابل درک می‌شود.

برخی اعتقاد دارند از آنجا که ترجمه منظوم شعر غیرممکن است باید شعر را تحت‌اللفظی ترجمه کرد، اما دشواریهای معنایی و زبانی آن را در پانویس توضیح داد و شعر را در مقابل متن اصلی به چاپ رساند تا خواننده بتواند با مقایسه شعر و ترجمه آن، شعر را خود حس کند. امروزه در غرب عموم مترجمان شعر که مشرب ادبی دارند معتقدند اگر چه ترجمه منظوم شعر غیرممکن است اما مترجم باید بکوشد تا حد امکان کلیته صنایع لفظی و ممنوی بکار رفته در شعر را به ترجمه منتقل کند. از طرف دیگر، عموم مترجمانی که مشرب زبانشناسی دارند معتقدند مترجم حق ندارد در ترجمه شعر به خود آزادی بدهد، باید به معنی وفادار بماند و تا حد امکان لفظ به لفظ ترجمه کند. وال‌الایمی (۱۹۶۸) می‌گوید:

«براستی همه آنچه در ترجمه شعر لازم است این است که مترجم به زبان مبدأ تسلط داشته باشد. در نگارش به زبان مقصد صاحب سبک باشد، کلمات را با احتیاسیت بکار بگیرد و قدری با قواعد شعر آشنا باشد.»

الایمی می‌افزاید بهتر است مترجم شعر خود شاعر نباشد زیرا وقتی او نقیصی در شعر می‌بیند سعی می‌کند این نقیص را در ترجمه از میان ببرد و با این کار در شعر تصرف می‌کند.

ترجمه شعر پدیده نوظهوری نیست و به رغم نظریات مخالف، شعر را همیشه ترجمه کرده‌اند. در میان مترجمان هیچگاه روش واحدی در ترجمه شعر وجود نداشته و بعید به نظر می‌رسد در آینده نیز بر سر روشی واحد توافق حاصل شود. روشهایی که مترجمان شعر تا کنون بکار گرفته‌اند، بنا بر تقسیم‌بندی آندره لوفور به هفت گروه کلی به شرح زیر تقسیم می‌شوند: ترجمه واجی، ترجمه تحت‌اللفظی، ترجمه موزون، ترجمه منشور، ترجمه به شعر با قافیه، ترجمه به شعر بی‌قافیه (blank verse) و ترجمه تفسیری. امروزه عموم مترجمان به ترجمه منشور شعر گرایش دارند، اما زمانی بود که عموم مترجمان شعر را به شعر با قافیه ترجمه می‌کردند. از آنجا که در ترجمه منظوم شعر حفظ سه عنصر اساسی شعر یعنی آوا، ساختار و معنی بطور کامل در ترجمه دشوار است، لاجرم کار به ترجمه آزاد

می‌گشود. در ترجمه آزاد هیچ حد و مرزی وجود ندارد. گاه مترجم تنها مضمون کلی شعر را می‌گیرد و بی‌آنکه حتی استعاره‌ها را حفظ کند، آن را در قالب دیگری می‌ریزد. گاه مترجم با همدستی شاعر کاری نو پدید می‌آورد که حاصلی خلاصیت هر دوی آنها در ساختن صورت و معنی است. و گاه نیز پای‌بندی مترجم به مضمون و قالب شعر، گرایش او به آزادی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

قطعه‌ای که به عنوان نمونه ترجمه برای این شماره برگزیده‌ایم، ترجمهٔ آزاد بند اول ترجیع‌بند معروف هاتف اصفهانی است. مترجم این بند مرحوم پروفیسور مهدی نخستین است که ترجمهٔ آزاد کل شعر را به همراه مقدمه‌ای دربارهٔ زندگی و شعر هاتف در دفتر مستقل به چاپ رسانده است. از این ترجیع‌بند، ترجمهٔ منثور نیز وجود دارد که توسط ادوارد براون صورت گرفته و در کتاب تاریخ ادبیات ایران آمده است. این ترجمه را نیز در زیر ترجمهٔ آزاد پروفیسور نخستین آورده‌ایم. برای اینکه ببینیم مترجم تا چه حد به خود آزادی داده است، ترجمهٔ پروفیسور نخستین را به فارسی برگردانده‌ایم. ترجمهٔ فارسی پروفیسور نخستین توسط آقای محمدرضا هاشمی یزدان‌پناه صورت گرفته که از لطف ایشان تشکر می‌کنیم. قضاوت دربارهٔ اینکه افزوده‌های مترجم به زیبایی شعر افزوده است یا ایجاز و زیبایی شعر را از میان برده است با خواننده است:

بند اول

وی نثار رخت همین و همان	ای فدای تو هم دل و هم جان
جان نثار تو چون توئی جانان	دل فدای تو چون توئی دلبر

ترجمه: محمدرضا هاشمی یزدان‌پناه

THE MAGIAN SIRE

پیرو مغان

O thou to whom this lonely soul	ای تویی که این جان افسردهٔ خویش را
Of mine, this flamed and suff'ring heart	و این دل سوزان و وریش را
I bring as humble token gift	همچون تحفه‌ای بی‌مقدار
And sacrifice before thy feet	نثار رخت می‌کنم
This is a gift of inward love	این تحفه نشان عشقی نهانی
Divine. Allow this token gift	و الهی است. بگذار این تحفه پی‌مقدار
Be counted e'r—fore'r as thine	برای ابد از آن تو باشد
Thou art the charmer of our hearts	تو مسحور کننده دل‌های مایی
Thou art the life of all our lives	تو جانِ جانِ مایی
How difficult to break this bond	چه سخت است بریدن پیوند
Of soul-sustained and soul-born love!	این عشق که در جان زاده شده و از جان روزی گرفته
See how with ease I can resign	ببین که چه آسان این جان خویش را
This soul of mine to thee—to thee	به تو تقدیم می‌کنم، به تو
Let me be naught and give it all	بگذار که من هیچ باشم و از جان بگذرم
And fall apart, in thee abide	و فنا شوم و از تو پیروی کنم

جان فشاندن بیای تو آسان
درد عشق تو درد بی‌درمان
چشم بر حکم و گوش بر فرمان
ور سر جنگ داری اینک جان
هر طرف میشتافتم حیران
سوی دیر مغان کشید عنان

دل رهانندن ز دست تو مشکل
راه وصل تو راه پر آسب
بندگانیم جان و دل بر کف
گر دل صلح داری اینک دل
دوش از سوز عشق و جذبہ شوق
آخر کار شوق دیدارم

This awesome path of love divine
Is marked fore'r with injuries
With aches of soul, with suff'rings deep
Love knows a pain without a cure
And we as slaves fore'r prepared
Will hold our souls on palm of hand
Our eyes e'r fixed at your command
Our ears e'r tuned to hear your call
'Tis hard to liberate our hearts
From grip of your controlling hands
And yet we can with ease pour out
Our lives at your e'r holy feet
Loved one, if peace is asked of you
Our hearts we shall surrender now
Or is it war you seekest now?
We bow, submit, and fall in line

راه پر هیبت عشق الهی
همیشه با سختی و محنت روح
ورنجهای ژرف همراه بوده
عشق دردی است بی‌درمان
و ما بندگان همواره
جان بر کف به خدمت ایستاده‌ایم
چشم بر حکم تو دوخته
و گوش به فرمان تو سپرده‌ایم
سخت است دل رهانندن
از پنجه توانای تو
لیک سهل است
جان خویش به پای مبارک تو نثار کنیم
ای محبوب، اگر سر صلح داری
هم اینک دل خویش نثار تو می‌کنیم
و اگر سر جنگ داری
تسلیم توایم و جان در پایت می‌دهیم

Come let me tell you friends a tale
How yesternight I wandered on
By impulse, of desire impelled,
By love's compelling madness pressed,
Perplexed, with inward love on fire
And raptures of desire in flames
Until my burning soul had reached
With frenzy at the rapture's peak
But at the end, desire for that
Beatific vision turned my rein,
The bridle of my eyes then led
My wand'ring feet to tavern's door
That magian place, august, sublime
That mystic convent far away

دوستان بیا نید تا حکایتی برایتان نقل کنم
که چگونه دوش سرگردان بودم
سرشار از شور، از وجد
در قبضه جنون شیرین عشق
حیران، با عشقی نهانی و سوزان
و اشتیاقی شعله‌ور
تا آن‌گاه که جان سوزان من
همپای جنون به اوج وجد رسید
اما سرانجام شوق دیدار
آن رخ زیبا عنان مرا به دست گرفت
و آن‌گاه لگام دیدگان
گامهای سرگردان مرا به سوی میکده کشاند
به جایگاه عالی و متره مغان
به آن دیر روحانی دور افتاده،

روشن از نور حق نه از نیران
دید در طُور موسی عمران
با دب گرد پیر مغبچگان
همه شیرین زبان و تنگ دهان

چشم بد دور خلوتی دیدم
هر طرف دیدم آتشی کان شب
پسیری آنجا با آتش افروزی
همه سیمین عذار و گل رخسار

And there concealed from evil eyes
I reached a home of solitude

و در آنجا، چشم بد دور
به خلوتگاهی رسیدم

It was a place enlightened, bright
Not from the glowing flames of hell
But bright from light of truth divine
Far from it be the evil eye
And everywhere I looked I saw
The temple fire so calm and yet
Aglow, like that e'r burning fire
That Moses, son of Emran, saw
On sacred ground, on holy land
And tending there the fire I saw
The elder magian sire, serene
Who kept the holy fires alive
A p'rennial fire, rekindled oft
What soft, yet bright, heart-warming fire
With presence of the magian sire
Majestic and serene and calm

مکانی بود پر نور، روشن
از نور حقیقت الهی
نه از درخشش شعله‌های دوزخ
چشم بد از این مکان دور باد!
به هر سو می‌نگریستم
آتش دیر را می‌دیدم که آرام
اما مداوم می‌سوخت. همچون آتشی
که موسی بن عمران در سرزمین خداوند
در آن ارض مقدس دید
و در کنار آتش، پیر مغان را دیدم
که آرام و باطمینانه
پاسدار آتش قدسی بود
آتشی همواره که نوبه نوبه برافروخته می‌شد
چه آتشی! ملایم، اما درخشان و دلپذیر
و در حضور پیر مغان
باوقار، آرام و بی‌صدا

Around that sire, the magian lads
In reverence formed a circle, closed
Their faces like the rose in bloom
With love-born and inviting lips
And from their tongues their gracious words
Were sweet and kind as they conversed
They were a good and wholesome crowd
A tender and receptive group
Well favored by the magian sire
All one with him in bonds of love

گرد پیر، مغبچگان
با ادب حلقه زده بودند
رخ آنان همه چون غنچه گل سرخ
لبانشان عشق زاده و دعوت‌گر
و زبانشان در گفتار
شیرین و خوش آهنگ
جمعی بود نیکو و آرام
همه با محبت و پذیرا
همه محبوب پیر مغان
و در راه عشق با او هم‌نوا

شمع و نقل و گل و می و ریحان	عود و چنگ و دف و نی و بریط
مطرب بذله گوی خوش الحان	ساقی ماه روی مشکین موی
خدمتش را تمام بسته میان	مغ و مغزاده موبد و دستور
شدم آنجا بگوشه‌ای پنهان	من شرمنده از مسلمانی

There was the lute, there was the lyre	عود بود و بریط
The tambourine, the flute and harp	چنگ بود و نی و دف و سنج
And cymbals and the barbiton	که روح را سرشار می کرد و جان را غنایم بخشید
That calmed the mind, enriched the soul	با نواهای خوش آسمانی
With melodies of heav'nly tunes	و با آهنگهای گیرا
With captivating melodies	با سرودهای روحانی و ربانی
With songs celestial and divine	و با نواهایی که از بال فرشتگان بر می خاست
With music played on angel's wings	شمع بود و نور رقصانش
There was the dancing candlelight	نقل و شیرینی عطر آگین بود
There was of scented comfit some	و چند شاخه گل سرخ و شراب روشن
Of roses red, and limpid wine	شرابی کهنه و عقیق گون
It was a seasoned ruby wine	و همه جا آکنده بود
There was of fragrance everywhere	از بوی خوش عطرهای مست
Intoxicating scents to lure	و ساقیان مشکین موی
There were cup bearers, musky-haired	که تابش رخسارشان ماه را خجل می کرد
Whose radiance put the moon to shame	و مطربان جوان بذله گوی
There were the minstrels, young, endowed	با الحانی بهشتی و خلقی خوش
With songs divine, with humor blessed	مغان و مغبجگان
The magians and the magian lads	و موبدان همه آماده بودند
And noble mazdians all alert	تایمان به خدمت وی بندند
With loins girt up to serve his will	و خواست پیر مغان را به گوش گیرند
And to obey that magian sire	اینان آماده به خدمت با احترام
They stood alert, in awe, before	در مقابل این پیر دانا، این وجود مقدس
That elder sire, that sacred soul	با عظمت، شریف
With majesty, nobility	عالیمرتبه و شکوهمند ایستاده بودند
With excellence, magnificence!	
But I, a Muslim, now ashamed	اما من مسلمان، کنون شرمنده
To have betrayed my Muslim faith	از اینکه با آمدن به دیر مغان
For having walked on magian grounds	دینم را فروخته‌ام،
Kept out of sight of magian sire	از نظر پیر مغان پنهان شدم
Or so I thought, but unaware	یا چنین پنداشتم که پنهان شده‌ام غافل از آنکه
His eyes had caught my awkward move	چشمان او حرکت ناشیانه مرا دیده بود
I should have known that naught could miss	باید می دانستم که هیچ چیز
That magian sire's e'r watchful eyes!	از دیدگان همیشه بیدار او پوشیده نمی ماند

عاشقی بی‌قرار و سرگردان
گر چه ناخوانده باشد این مهمان
ریخت در ساغر آتش سوزان
سوخت هم کفر از ان و هم ایمان

پیر پرسید کیست این گفتند
گفت جامی دهیدش از می‌ناب
ساقی آتش پرست آتش دست
چون کشیدم نه عقل ماند و نه دین

The elder magian chief, alert
Of everyone aware, inquired
Who is, O magian:
This stranger, shy, in hiding gone?
And they replied, A lover, sire
A restless soul, a wand'ring soul
Bewildered soul, a lovetorn soul
Wayfaring soul—alone with love
Then said the magian sire, Proceed
Fill now a cup of magian wine
That pure and old and limpid wine
To this our guest extend that cup
For though he an intruder be
He is our guest—a welcomed guest
To join our group. Fill him our cup
Keep this intoxicating wine
Within his reach and let him drink
Cup bearers then, their hearts aglow
With hands of fire, yet gentle hands
Held up their flasks, their goblets filled
With liquid fire, with flaming fire
And then with smiles and grace they passed
One cup to me and said, Pray, drink!

پیر مغان، هوشیار
و عالم به احوال همه پرسید
ای مغبجگان بگوئید این غریبه
که خجل به کنجی پنهان شده کیست؟
گفتند عاشقی است، ای پیر
بیقرار و سرگردان
حیران و دل‌باخته
رهپیموده و تنها با عشق خویش
پس فرمود بر خیزید
و جامی از می مغان
از آن می کهن صاف و ناب
پر کنید و به میهمان ما دهید
این مرد اگر چه ناخوانده است
مهمان است، مهمانی عزیز
در جمع ما. پس آن جام به وی دهید
تا از آن می مستی آور
هر قدر که خواهد بنوشد
ساقیان آتش دل آتش دست
ساغر ها بلند کرده به آرامی
پیمانه‌ها از آن می آتشین
از آن آتش سوزان لبریز کردند
و با غمزه و لبخند جامی به من دادند
و گفتند: بیا و بنوش!

And as I drank my round of wine
Disturbing reason fled my mind
Perplexing doubts forsook my soul
Its flaming fires now reached and burned
The skirt of faith, of outward faith
The chaff of infidelity
Consumed within, I lost control
Abandoned soon the logic's rule

چون پیمانه‌ای سر کشیدم
عقل مزاحم از سرم بیرون شد
و اوهامی آشفته در جانم لانه کرد
شعله‌های سوزان می، دامن ایمانم،
آن ایمان ظاهری را، بسوخت
و با آن کفر نیز از میان رفت
از خود بیخود شدم
و عنان عقل از کف بدادم

مست افتادم و در آن مستی
این سخن میشنیدم از اعضا
بزبانی کسه شرح آن نتوان
همه حتی السورید والشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

I lost the sense of there and here
I lost the sense of far and near
Of mine and thine, of shapes and lines
Of sense-fed views, of space and time

Then in a state of frenzied trance
I heard an inward voice emerge
From all my limbs, from all my parts
My jug'lar vein, my artery*
With words profound, sublime
From magian lads and magian sire
Define his unity divine
And all as one proclaim anew

COME AND WITH INWARD EYES OF SOUL
AWAKENED, SEE HIS PATH AND GOAL
PERCEIVE IN ALL PLURALITY
HIS INWARD TIES OF UNITY
FOR NAUGHT EXISTS BUT HE IN EACH
AND ALL IN HIM THEIR GOALS WILL REACH
HIS SOUL THROUGH WAVES OF CHANGE
PERSISTS
FOR HE, AND HE ALONE, EXISTS
ABANDON THOUGHTS OF "THAT" AND "THIS"
ONE GOD, ALONE, IS ALL THAT IS!

اینجا و آنجا، دور و نزدیک
من و تو، زمان و مکان
شکلها و مرزها و همه معانی حسی
یکی شده مفهوم خود را از دست دادند
آنگاه در آن حالت خلسه و جنون ار
از درونم، از تک تک اعضا
از هر ورید و شریانم
با کلماتی عمیق و پر شکوه
صدایی برخاست و با پیر مغان و مغبچگان
هم آواشد که
بر یکتایی خداوند شهادت می داد
وبار دیگر وحدانیت او را آشکار می کرد

بیا و با چشم هوشیار جان
به راهش و مقصودش بنگر
تادر میانه کثرت
وحدتی ذاتی بیایی
چون در هر چیز جز او نیست
و اوست غایت مقصود همه
ذاتش در میانه امواج تغییر پایدار است
چون او فقط اوست که ابدی است
دغدغه این و آن را رها کن
چون جز خدای واحد چیزی نیست

ترجمه ادوارد براون

"O Thou to whom both heart and life are a sacrifice, and O Thou in
whose path both this and that are an offering!
The heart is Thy sacrifice because Thou art a charmer of hearts; life
is Thine offering because Thou art the Life of our lives .

Hard it is to deliver the heart from Thy hand ; easy it is to pour out
our life at Thy feet.

The road to union with Thee is a road full of hardships ; the pain of
Thy love is a pain without remedy.

We are servants holding our lives and hearts in our hands, with eyes
[fixed] on Thy orders and ears [waiting] on Thy command.

If Thou seekest peace, behold our hearts ; and if Thou seekest war,
behold our lives !

Last night, [impelled] by the madness of love and the impulse or
desire, I was rushing in bewilderment in every direction.

At last desire for the [Beatific] Vision turned my reins towards the
temple of the Magians.

Far from it be the Evil Eye ! I beheld a secret gathering bright with
the Light of Truth, not with the Flames [of Hell].

On every side I beheld that fire which Moses the son of 'Imrân saw
that night on Sinai.

There was an elder [busied] with tending the fire, round about whom
respectfully stood the young Magians,

All silver-skinned and rose-checked, all sweet-tongued and narrow-
mouthed.

[There were] lute, harp, flute, cymbals and barbiton ; candles, desert,
roses, wine and basil ;

The moon-faced and musky-haired cup-bearer ; the witty and sweet-
voiced minstrel.

Magian and Magian boy, Fire-priest and High Priest, all with loins
girt up for His service.

I, ashamed of my Muhammadanism, stood there concealed in a
corner.

The elder enquired, 'Who is this ?' They answered, 'A restless and
bewildered lover.'

He said, 'Give him a cup of pure wine, although he be an unbidden
guest.'

The fire-handed and fire-worshipping cup-bearer poured into the
goblet the burning fire.

When I drained it off, neither reason remained nor sense ; thereby
were consumed both Infidelity and Faith.

I fell down intoxicated, and in that intoxication, in a tongue which
one cannot explain,

I heard this speech from [all] my limbs, even from the jugular vein
and the carotid artery :

'He is One and there is naught but He:
There is no God save Him alone!'